



# خورشید عدالت در جغرافیای غروب

□ عدالت در اندیشه‌های غرب

اشاره

عدالت؛ اساسی‌ترین مفهوم در فلسفه، اخلاق، سیاست و حقوق است و لذا پرسش‌های گوناگونی که درباره عمل، رفتار و شیوه زندگی درست فردی، جمعی و سیاسی و درستی اعمال افراد خصوصی و مقامات و کارگزاران عمومی و نیز درباره حقوق و تعهدات فرد و ماهیت سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها مطرح می‌شود، همگی در ذیل مفهوم کلی عدالت قرار می‌گیرد.

به طور کلی مفهوم عدالت از زمانی در ذهن آدمی پیدا شده است که زندگی کردن به بهترین شیوه ممکن و عدم تعدی به حقوق یکدیگر در ذهن او خطوط یافته است و بهترین زیستن در سطح زندگی فردی و جمعی، متضمن مفهومی از عدالت است.

اصل عدالت در اسلام تا آنجا اهمیت دارد که حتی برخی معتقدند که این مفهوم و از جمله اصل عدالت اجتماعی را می‌توان به عنوان معیار و میزانی برای فقهات و استنباط‌های فقهی استفاده کرد. به تعبیر استاد شهید مطهری «اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است که باید دید چه چیزی بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است، نه در سلسله معلولات، نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید.»<sup>۱</sup>

مفهوم عدالت در تمدن باستان و قرون وسطای غرب، حاصل آلودگی‌ها و گردآمدن سازمان‌های بزرگ آن زمان، به ویژه مسیحیت، امپراتوری روم و نژاد و ملیت‌های گوناگون بود. تا پیش از ظهور اسلام، مفهوم عدالت به صورت جامع و بسه عنوان یکی از ارکان اساسی نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، مورد توجه هیچ یک از ادیان و مذاهب و مکاتب بشری قرار نگرفته بود. در ادبیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی غرب و نیز در آثار متفکران اروپایی و آمریکایی، بیان صریح و آشکاری را درباره عدالت آن‌گونه که در اسلام است، سراغ نداریم. نزدیک‌ترین جملات و گفته‌ها را پس از گذشت یازده قرن از ظهور اسلام، در اواخر قرن هیجدهم میلادی در اعلامیه انقلاب فرانسه و یا در سند استقلال و پیدایش ایالات متحده آمریکا می‌یابیم؛ بدون آنکه این‌گونه نظام‌ها چنین عدالتی را هرگز اجرا کنند.

در قطعه‌نامه حقوق بشر، تعبیر دنیای غرب از حق انسان، تعبیر «انسان بما هو انسان» (تفکر مدرن لیبرالیستی) محذوف است، اما جهان اسلام به حقوق فطری الهی قائل است. ما بر این باوریم که «انسان بما هو انسان» یعنی انسان از بدو تولد حقوقی دارد و هیچ کدام از حقوق بشر مطلق نیست؛ حتی حق حیات.

## اروپا پس از رنسانس

در تحولات فکری قرن ۱۷، فلسفه سیاسی و از جمله عدالت اجتماعی از «فضیلت» به «منفعت» تغییر مبنا داد. در این دوران، فیلسوفان تعاریف متعددی ارائه کردند که از جمله «هابز»، عدالت را اجرای تعهداتی دانست که فرد از روی نفع‌طلبی به اجرای آنها رضایت داده است و «هیوم» عدالت را تأمین منافع متقابل می‌خواند و «کانت» با نگرشی اخلاقی، به عدالت می‌نگریست و آن را براساس عقلانیت تفسیر می‌کرد که جنبه الهی و آسمانی ندارد.

پروفسور مولانا، نظریه غرب را در مورد عدالت، به سه عنوان خلاصه کرده است: نظریه تمامیت و کمالات، نظریه اصالت مطلوبیت که به سودجویی معروف است و نظریه حقوق طبیعی قراردادی.

نظریه تمامیت و کمالات به عنوان نظریه‌ای قابل ملاحظه اخلاقی در افکار باستانی از ارسطو تا اندیشه‌های معاصر مطرح است. نیچه، معتقد است که انسان می‌تواند در اخلاق یا دیانت به حد کمال برسد و در این چارچوب، مفهوم رسمی عدالت، وزن و محتوای مادی پیدامی‌کند.

نظریه اصالت مطلوبیت که از ریشه یونانی به معنای «سود» یا «امتیاز» گرفته شده، یک تفسیر فلسفی است و متفکرانی مانند جرمی بنتام، جان استوارت میل، اساس این نظریه را بر دو قطب لذت - الم قرار می‌دهند و سودجویی مبنای این نوع عدالت است.

نظریه حقوق طبیعی قراردادی؛ آزادی و اختیار فرد را برای حفظ و بقای خود، در رابطه با دیگران در نظر می‌گیرد. تناقضات واضحی در تفسیر این سه نظریه مربوط به عدالت دیده می‌شود. نفوذ این افکار فلسفی در آثار اندیشمندان سیاسی و اقتصادی دو قرن اخیر غرب، از کارل مارک و ژان ژاک روسو گرفته تا اقتصاددان‌هایی مانند جان ام کینز، در اساس و زیرساخت‌های سیاسی و اقتصادی چهار سیستم دنیای معاصر (کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری رقابتی، کاپیتالیسم دولتی که در آن دولت نقش اساسی را دارد، سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم اجتماعی که انحصاراً به دولت و زیرساخت‌های سیاسی و اقتصادی آن بستگی ندارد) به خوبی محسوس است. فروپاشی نظام شوروی و اروپای شرقی و تمایل سرمایه‌داری دولتی کشورهای اروپای غربی به سرمایه‌داری و لیبرالیسم سیاسی آمریکایی و جهانشمول آن، مفهوم عدالت را در دنیای غرب محدود کرده و آن را در تنگنایی بحرانی گذاشته است. امروز نمی‌توان جامعه سرمایه‌داری را یک جامعه آزاد و با عدالت نامید.

عدالت به عقیده افلاطون، هم تقوای عمومی است و هم تقوای خصوصی؛ زیرا به وسیله آن، عالی‌ترین درجه خوبی، هم برای دولت و جامعه و هم برای فرد محفوظ می‌ماند. وی می‌گوید: «برای هر انسان، چیزی بهتر از آن نیست که هر فرد، مقام و مکانی را اشغال کرده باشد که شایسته آن است.»<sup>۲</sup>

باید گفت مبحث عدالت صرفاً نظری نیست، بلکه اساساً معطوف به عمل است و از این منظر موضوع اصلی آن، تصمیم برای تعیین ملاکی است که طبق آن، اعمال انسان‌ها و جوامع در سطح و حوزه‌های گوناگون در رابطه با یکدیگر مورد داوری قرار می‌گیرد.



«توماس هابز» در این رابطه می‌گفت: «انسان طبیعتاً حق دارد آنچه دلش می‌خواهد بکند، محرک تمام اعمال آدمی، جلب نفع و حفظ خویش است و برای انجام آن ممکن است آنچه را لازم بشمارد، انجام دهد... سلوک طبیعی آدمی خودپرستی و هدف‌گایی هر فرد منفعت شخصی و... جامعه‌هیاتی است مصنوعی و ساختگی، نه طبیعی و نه الهی و جامعه آلت و وسیله نیل به هدف غایی یعنی منفعت فردی و شخصی است.»<sup>۳</sup>

عدالت در این قرن تفسیری زمینی و مردمی پیدا کرد و ریشه‌های الهی و دینی و فطری خود را از دست داد، به ویژه آن‌که (دیوید هیوم) صراحتاً می‌گفت: «معتقدات و ارزش‌های اجتماعی مانند عدالت و آزادی

تعهداتی هستند که ارزش آنها تابع سودمند بودن آنهاست.»<sup>۴</sup> «ایمانوئل کانت» از نظریه‌پردازان این برهه نیز این حرص بی‌حد و مرز را تا اندازه‌ای تعدیل کرد و بر اصول و قواعد اخلاقی تأکید نمود و گفت: «نخستین قاعده اخلاقی، که خود را به آن مکلف می‌بینم، این است: همواره چنان عمل کن که بتوانی بخواهی، که دستور عمل تو برای همه کس و همه وقت و همه جا قاعده کلی باشد.»<sup>۵</sup>

#### در غرب معاصر

در این برهه، سوسیالیسم و کمونیسم نیز عدالت را در عرصه توزیع، مساوی ثروت و نفی مطلق مالکیت در دیدگاه کمونیسم تلقی کردند و افرادی چون «نوزیک»، عدالت را براساس استحقاق (نظم خود انگیخته) و «راولز» به مثابه «انصاف» معرفی می‌کنند.

با چاپ کتاب «نظریه عدالت» (Theory of justice)، توسط «جان راولز»، استاد دانشگاه هاروارد، گروهی آن را «بالا ترین معیار لیبرالیسم» دانستند و یکی از پنج کتاب مهم سال ۱۹۷۲ آمریکا به شمار آوردند.<sup>۶</sup> جان راولز در این کتاب آموزه خود را «عدالت به مثابه انصاف یا عدالت و انصاف» می‌نامد.<sup>۷</sup> او با الهام از اندیشه‌های کانت، اخلاقیات را در دل لیبرالیسم جای می‌دهد<sup>۸</sup> و مبنای جدیدی را برای عدالت عنوان می‌کند که می‌توان آن را «نظریه قراردادگرایانه یا توافقی عدالت» نامید.<sup>۹</sup>

وضعیت اولیه‌ای که راولز بحث خود را با آن آغاز می‌کند و نظریه‌های عمده‌اش را بر آن مبنا ارائه می‌کند، همان نقشی را در نظریه او دارد که «حالت طبیعی» در نظریه قرارداد اجتماعی داشت.<sup>۱۰</sup> او برای دستیابی به عدالت، دو اصل اساسی را طرح می‌کند: «نخست: هر شخصی حقی برابر، برای برخوردار از آزادی‌های اساسی را مشابه آزادی دیگران دارد. دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را باید به گونه‌ای ترتیب داد که:

الف) به طور معقول به نفع هر فرد باشد؛

**نکته قابل تأمل در نظریه راولز این است که: «دارایان و صاحبان نعمت به شرطی از نعمات خویش بهره خواهند گرفت که وضعیت نادارها را بهبود بخشند.»**

ب) به مقام و موقعیت که به روی همه افراد باز است، بستگی داشته باشد...

مفهوم عدالت به عنوان انصاف، مستلزم این است که همه خیرات اولیه اجتماعی به طور برابر توزیع شوند، مگر این که توزیع نابرابر به نفع همگان و امکان رسیدن به موقعیت نابرابر برای همه یکسان باشد.»<sup>۱۱</sup>

وی در مفهوم عدالت، به مسئله برابری در توزیع امکانات اولیه اجتماعی تأکید کرده است و به عمومیت و شمول آن نیز نظر داشته، اما چون برابری در شرایط نابرابر را عدالت ندانسته است، از دیدگاه سوسیالیستی کناره گرفته و استثنایی را پذیرفته است که در مواردی که تفاوت استعداد و... وجود دارد، توزیع نابرابر باشد، ولی نه به طور مطلق؛ بلکه با این قید که هم نفع عمومی در نظر گرفته شود و هم این نابرابری مشروعیت قانونی نیابد.

نکته قابل تأمل در نظریه راولز این است که «با اصول لیبرالی آزادی، برابری و برادری دم‌ساز است.» فراز عجیب نظریه او این است که: «دارایان و صاحبان نعمت به شرطی از نعمات خویش بهره خواهند گرفت که وضعیت نادارها را بهبود بخشند.»<sup>۱۲</sup>

#### پی‌نوشت‌ها

۱. بازارگاد، بهاء‌الدین: تاریخ فلسفه سیاسی، زوار، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۱۰۹.
۲. عدل الهی، ص ۲۰۳.
۳. همان، ج ۲، صص ۵۷۶ و ۵۷۸.
۴. همان، ص ۵۸۵.
۵. همان، ج ۲، ص ۲۴۶.
۶. بلوم، ویلیام تی: نظریه‌های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، نشر آران، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۵۸.
۷. همان، ص ۷۵۱.
۸. اخوان کاظمی، بهرام: عدالت در نظام سیاسی اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۵۶.
۹. قربان‌نیا، ناصر: عدالت حقوقی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۹۵.
۱۰. بلوم، همان، ص ۷۵۰.
۱۱. همان، ص ۷۵۸.